

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من میباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن میباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - 27 جون 2013

## اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

### ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش هفدهم)

یافتن/ یافت/ یافت شدن/ کمیاب/ کمیافت/ نایاب/ کمچین/ کمپیدا:  
"یافت" علاوه از اینکه صیغه ماضی مطلق است، مخفف "یافته" نیز هست که "صفت مفعولی" از  
مصدر "یافتن" و مُعادل صفت "پیدا"ست؛ پس "یافت شدن" یعنی "پیدا شدن". مثلاً گویند:

ده ای روزا کچالو ده بازار یافت همیشه!!!

(درین روزها کچالو در بازار یافت نمیشود!!!)

یعنی " ... پیدا نمیشود!!!"

یا

برو باباجان! رفیق خوب کی یافت میشه(میشود)!!!

آنچه اندک و به ندرت پیدا شود، "کمیاب" نامیده میشود. به نظر میرسد که "کمیاب" مخفف  
"کمیابنده" باشد - "صفت فاعلی" از مصدر ترکیبی "کم یافتن" - که در بیشترین موارد در مفهوم  
صفت مفعولی "کمیافته" استعمال میشود. ولی ترکیب "کمیافت" که مخفف "کمیافته"، و بذات  
خود "صفت مفعولی" ست، مفهوم را بهتر میرساند. "کمیافت" ساخته و پرداخته مردمان عوام و

بی سواد ماست و من آن را بیشتر از زبان عوام کابلی شنیده ام. چون ترکیب "کمیافت" منطقی تر از "کمیاب" است، میتوان حکم کرد که عوام در ساختن ترکیب "کمیافت"، منطقیتر و بافراست تر از اهل معارف و فضل و ادب فکر کرده اند؛ عیناً به ماندنی که "کامیافت" را در برابر "کمیاب" درست کرده و به کار میبرند، که شرحش در یکی از بخشها گذشت. "کمیافت"؛ یعنی آنچه کم و به مشکل یافت گردد. و چه باک دارد که در همین ارتباط قصه ای را از دوران کودکی خود بیارم؟:

در آوان ریزگی که با بچه های کوچه بازی میکردیم، وقتی کسی از بچه ها چیزی را مییافت و بعد کسی دیگر ادعای مالکیت آن را میکرد، در حالی که یابنده از مسترد کردن آن شیئی ابراء میورزید، در جواب میگفت:

مالیافته ره کی یافته، سر کله کی یافته؟؟؟

(مالیافته را که یافته، سر کل را که یافته؟؟؟)

"مالیافته" یعنی "مال یافته" که بچه های شوخ و شغب همینطور باهم مدغمش ساخته استعمال میکردند.

به حساب ایشان یافتن چیزی، بمانند یافتن موی سر کل است و چون یافتن موی سر کل کمال و هنر میخاهد، یافتن شیئی گمشده هم کاری ست متضمن کمال و هنر یابنده. و وقتی کسی گویا بعد از تحمل مشکل و به کار بستن کمال و هنر، آن شیئی را یافته است، پس نوش جانش؛ یعنی که آن مال چون شیر مادر حلالش باد!!! این طرز افاده و اقامه دعوی بچه های خردسال آن زمان بود.

آنچه هیچ پیدا نشود، "نایاب" خوانده میشود و من این ترکیب را از زبان عوام کابلی بسیار کم شنیده ام. کلمات "کمچین" و "کمپیدا" مُعادل "کمیافت" و "کمیاب" اند. ترکیب زیبای "کمچین" را در رسته مشتقات "چیدن و چندن" نزدیکتر مطالعه خواهیم کرد. و ترکیب "کمپیدا" صراحت معنائی دارد و از جمله ترکیبات سریع الهضمی ست که عناصر متشکله، خود بیانگر معنای لغت است.

### چیدن / چندن / چنده / چندگی / کمچین:

"چیدن" کلمه ای ست با معانی مختلف و چون آن را در همه ابعاده روزمره استعمال میکنیم، به یقین که دری زبانان همه به معانی این لغت مستحضرند، ازین رو فقط با ارائه مثالهای مؤدی معانی مختلف مصدر "چندن" که تلفظ عامیانه از "چیدن" است، اکتفاء میکنم. بلی؛ چون عوام ما

و خصوصاً عوام کابلی، مصدر "چیدن" را در هیئت "چندن" تلفظ میکنند. چون کل بحث این سلسله سر زبان عوام کابلی ست، پس مثالها را نیز از "چندن" می آورم:

– چندن میوه، چندن گل، چندن لباس و کالا، ....

میدانیم که "ریشه های مضارع و ماضی" در زبان دری برای ساختن افعال و ترکیبات هر مصدر خیلی بااهمیت است، بد نیست که بحث را از همینجا شروع کنیم. ریشه مضارع از مصدر "چیدن" و "چندن" هردو "چین" است. مگر ریشه ماضی از "چیدن" و "چندن" یکی نیست، زیرا "ریشه ماضی" اولی "چید" است و از دومی "چند".

این را هم میدانیم، که هردو ریشه را در بسا لغات میتوانیم بحیث "اسم مصدر" استعمال کنیم. مثالهای ذیل مطلب را روشن میکنند:

– "خواب" ریشه مضارع از مصدر "خفتن" است، که میتواند مستقیماً بحیث "اسم مصدر" استعمال گردد و "اسم مصدر" خود "اسم" است؛ چنان که در قسمت "خواب" میبینیم:

خوابم خراب شد، خواب خوش دید، روی فلانی را مگر در خواب ببینی، خوابیدن، خواب دادن، خواب شدن، خواب کردن، .... البته "خواب" را در زبان عامیانه "خَو" تلفظ میکنیم، که بحثش در یکی از بخشها گذشت.

– "تاب" ریشه مضارع از مصدر "تافتن" است که میتواند مستقیماً بحیث "اسم" هم استعمال گردد. ازین ریشه هم ترکیبات فراوان را استعمال میکنیم؛ مثلاً:

تاب و توان، تابیدن، تاب داشتن، تاب پیدا کردن، تاب خوردن، تاب دادن، تاب آوردن، تابه، تابان، ....

با وجودی که "تاب" را در زبان عامیانه "تَو" تلفظ میکنند، مگر در قسمت بعضی از مفاهیم این لغت، عوام هم همان "تاب" را استعمال میکنند. پس "تاب" و "تو" با وجودی که هردو از عین مصدر برخاسته و ظاهراً عین چیز اند، مفاهیم کاملاً متفاوت را بیان میکنند.

و اگر این قاعده را بر اصل مطلب که "چندن" است، وارد بسازیم:

– "چندن" (چیدن) – چین، چین خوردن، چین دادن، چیندار، کمرچین، گلچین، سخنچین، دستچین، چینه، ....

بهترین توت "توت دستچین" است، چون پاک و ستره و سالم از درخت کنده و چیده میشود. و از "توت دستچین" است، که بهترین توت خشک، بدست می آید؛ بدون کوچکترین گرد و غبار و چتلی و کثافت!!!

از طیف بالا مثالی هم از "چینه" می آورم:

مرغ جائی رود که چینه بود

نه به جائی رود که چی نبود

"چینه" معنای "دانه" را دارد؛ یعنی چیزی را که مرغ میچیند. و "چی" مخفف "چیز" است. طوری که گفتیم، ریشه ماضی از "چیدن"، "چید" است، در حالی که ریشه ماضی "چندن" هیئت "چند" را میگیرد؛ چنان که گوئیم:

"کالا خود ده شستن چند."

"کالا خود را در شستن چند(چید)."

(کالا خود را در شستن جمع کرد؛ یعنی کوتاه شد.)

"صفت مفعولی" را از "ریشه ماضی" درست میکنند و "صفت مفعولی" از "چندن" عبارت است از "چنده". دویستی معروف کابلی "چنده" را چه خوب و شیرین استعمال میکند:

هلا باغوان به باغت کارُ دارم      گلِ چنده بته بیمارُ دارم

گل چنده بته بیمارِ شیرین      به مانند گُلت یک یارُ دارم

اگر تأکید را در مورد "چنده" نافذ بسازیم، از آن ترکیب "چندگی" را ساخته استعمال میکنیم؛ قسمی که میوه فروشان کابل گویند:

"برو بیدر، چندگی همیشه!!!"

(برو برادر، چندگی نمیشود!!!)

یعنی که "چندگی" نمیفروشیم!!!

با شروحي که در مورد "چندن" و "چین" و "چند" و "چنده" دادیم، درک ساختمانی ترکیب زیبای "کمچین" ساده میشود. "کمچین" به چیزی گویند که کم چنده(چیده) شده باشد و چیزی که کم چیده(چنده) شده باشد، کمیاب و کمیافت است، که لازمه اش بالا رفتن نرخ آن است. "کمچین" در واقع "صفت مفعولی" است.

در ادبیات قدیم دری، مصدر "چیدن" را تخفیفاً "چدن" میگفتند. پس "چدن" مخفف "چیدن" است. چنان که در اشعار آبدار استاد استادان شعراء، ملک الشعراء عنصری بلخی، آن را بسیار میخوانیم. من اما مثالی را از کلام شهوار شاگرد وفادارش، منوچهری دامغانی، که زیر نظر استاد خود، خود به استادی رسید، مثال میزنم. منوچهری در بند اول مسمط زیبایی که بشکل بهاریه سروده است، فرمود:

بوستانبانا! امروز به بستان بُسده ای؟      زیر آن گلبین چون سبزِ عماری شده ای؟  
آستین بر زده ای، دست به گل بر، زده ای؟      غنچه ای چند ازو تازه و تر برچیده ای؟  
دسته ها بسته به شادی بر ما آمده ای؟  
تا نشان آری ما را ز دل افروز بهار؟

(صفحه 168 دیوان منوچهری، به تصحیح داکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ اول، زمستان 1370، انتشاران زوار، تهران)

بوستانیان = باغبان

برچیدن = برچیدن

استاد منوچهری درینجا ترکیب زیبای "آستین بر زدن" را نیز استعمال کرده است، که در دری ما بسیار تداول دارد، در حالی فارسی ایران این ترکیب قدیمی و سخت قشنگ را بکلی فراموش کرده و از رواج انداخته است!!!

**کج/ کجین/ تار کجین/ کج دار و مریز/ کون کسی کج شدن:**

"کج" دو معنی دارد، یکی معنای وصفی و متضاد "راست" و دیگر معنای "ابریشم خام" و به اصطلاح استاد عبدالله "افغانی نویس"، که آن را "ابریشم فرومایه" معنی کرده است. او البته "کجین" را چنین معنی کرده است، نه خود "کج" را. مگر؛ کلمه "کجین" صفت نسبی از "کج" و در معنای "ابریشمین" یا "ساخته از ابریشم" است و مدلول اسمی ندارد. وقتی صفت نسبی از "کج" میگوئیم، مراد از "کج"ی ست که اسم است، چون آن "کج" دیگر، خود صفت است و از صفت، صفت ساختن کاری ست عبث و لااقل در حد ناممکنات - این نکته صرفی را در یکی از بخشهای بعدی مستقلاً خواهم شگافت. لغت "کجین" اصلاً در معنای "ابریشمی یا ابریشمین" است، مگر در ادبیات قدیم آن را بر جامه جنگی که از آهن بوده و استر ابریشمین داشته است، اطلاق میکردند. پس "کجین" مُعادل بوده است با "برگستوان" که در حربهای قدیم لازمه افراد جنگی و جنگجویان میبوده است. این شرح را فقط بخاطری دادم که در فرهنگ "لغات عامیانه فارسی افغانستان" اثر مرحوم استاد "افغانی نویس"، کلمه "کجین" در معنای "ابریشم فرومایه" آمده است؛ شاید هم به اقتفاء از "فرهنگ جهانگیری" که حدوداً چار صد سال پیش در زمان حکمرانی "جهانگیر" فرزند "جلال الدین اکبر" - امپراتور مغول هند - در هند تدوین گردیده است. مؤلف این فرهنگ که خود از فارس بوده و "میر جمال الدین حسین بن حسن انجو شیرازی" نام داشته است، در کتاب جالب لغات خود "کج" را "ابریشم فرومایه" معنی کرده است.

من با این تسمیه موافق نیستم و آن را کسر شأن به حیثیت "ابریشم" میدانم. بهترین معنی برای لغت "کج" همانا "ابریشم خام" است، که یک لغت "بی طرف" است. و البته همین "ابریشم خام" است، که بعد تافته و تابیده گشته و پخته میشود. در صنایع مدرن نساجی مگر "ابریشم خام" را مستقیماً برای بافتن انساج نفیس و خیلی قیمت بها مرجحاً استعمال میکنند. این شرح و بسط را فقط برای درک ترکیب "تار کجین" چیدم، و نمیدانم که "تار کجین" ارزش این همه مقدمه چینی را داشته است، یا نی؟؟؟ قضاوت بدست خواننده ارجمند:

### تار کجین:

گرچه "تار کجین" اصلاً "تار ابریشمی" را گویند، مگر در تداول امروزی آن را به تازی اطلاق میکنند که درست و باصطلاح ایرانیان "حسابی" تابیده شده و سخت مُحکم باشد. "تار کجین" را معمولاً در "لحافدوزی" استعمال میکنند.

### کج دار و مریز:

"کج دار و مریز" در نفس خود دو جمله امریه مکمل است، و این هنر مردم عوام است که آن را بحیث یک "لغت مرکب" استعمال میکنند. "کج دار" یعنی "کج نگه دار" و تکلیف معنائی "مریز" هم معلوم است؛ یعنی "نریزان" یا "مریزان". هنر این ترکیب درینست که دو عمل متضاد را بهم جوش میدهد، چون لازمه "کج نگه داشتن" یا "اریب گرفتن" مثلاً یک ظرف آب، "ریختن آب" است. ترکیب "کج دار و مریز" کنایه از "نگه داشتن احتیاط ظاهری" و "نگهداری ظاهر امر" است؛ عین کاری را که "دیپلوماسی" ایجاب میکند. و ترتیب نوشتن و املاي این ترکیب چطور است؟ قسمی که رفت، این ترکیب متشکل است از دو جمله مکمل ذیل:

– "کج دار" – امر از "کج داشتن"

– "مریز" امر منفی از "ریختن"

"کج دار" را باید همین قسم جدا از هم نگاشت؛ عیناً بمانندی که "نگه دار" و "روی داد" را بحیث "افعال مرکب" باید جدا از هم بنویسیم. چون یکجانوشتن آنها مفهوم دیگری را میرساند، زیرا:

– نگه دار" – امر از "نگه داشتن" است، سعدی فرمود:

نگه دار فُرصت که عالمِ دمی ست

دمی پیش دانا به از عالمی ست

### تفسیر بیت:

ارزش وقت را دریاب، که عُمر آدمی دمی بیش نیست. و انسان دانا و بخرد، از یک دم و از یک لحظه، به اندازه یک عُمر استفاده میکند.

اما "نگهدار" مخفف "نگهدارنده" است؛ چنان که گوئیم:

"خدا نگهدار تان!"؛ یعنی "خدا نگهدارنده تان!"

- "روی داد" - ماضی مطلق از "روی دادن" است؛ مثلی که گوئیم:

"همان بود که فاجعه ای عظیم روی داد."

یعنی: "... به وقوع پیوست"

ولی "رویداد" بحیث مخفف "روی داده" است، که "صفت مفعولی" از مصدر "روی دادن"

است و باید همینطور پیوسته بهم نوشته شود!!!

بعد ازین دو مثال به ترتیب نوشتن "کج دار" بپردازیم:

استاد عبدالله افغانی نویسنده فرهنگ "لغات عامیانه فارسی افغانستان" ترکیب "کج دار و مریز" را "کجدار و مریز" آورده است. مگر با شرحی که در مورد کلمه "کج" دادیم، "کجدار" مخفف "کجدارنده" و معنای "ابریشم دار" را میدهد و نمیتواند معادل "کج دار"، که فعل امر از مصدر "کج داشتن" است، باشد!!!

کلمه ترکیبی "کج دار و مریز" را با مصدر مُعاون یا مُعین "کردن" و بعضاً "شدن" استعمال میکنند.

کتی فلانی همطو کج دار و مریز کده راهی ستیم!!!

(کتی فلانی همین طور کج دار و مریز کرده راهی استیم!!!)

یعنی: همراه فلانی ظاهر را نگاه کرده و از دیپلماسی کار میگیریم!!!

همرایش یک اندازه کج دار و مریز میشه.

(همراهش یک اندازه کج دار و مریز میشود.)

- کون خود را کج گرفتن - کنایه از "خود را آزرده گرفتن" یا "خود را آزرده نشان دادن" است.

- و "کون کسی کج شدن" - کنایه از "آزرده شدن"